

## مقدمه

مطلبی که پیش رو دارید قسمت دوم معرفی آرای روی باسکار در باره‌ی فلسفه-ی علم است. قسمت نخست این معرفی بیش از هر چیز به معرفی فلسفه‌ی علم طبیعی از دیدگاه رنالیسم انتقادی پرداخت. قسمت دومی که این جا ارائه می‌شود با یادآوری مختصری از بحث‌های انجام شده در قسمت نخست، به منظور یادآوری مفاهیم اصلی رنالیسم انتقادی، آغاز کرده و در ادامه به ناتورالیسم انتقادی یا بحث‌های باسکار در زمینه‌ی علم اجتماعی می‌رسد. مفاهیم رنالیسم انتقادی و ناتورالیسم انتقادی در پیوند نزدیکی با یکدیگر به سر می‌برند. رنالیسم به سادگی عبارت است از باور به وجود واقعیتی بیرون از ذهن انسان. انتقادی بودن این باور به معنای آن است که شناخت از این واقعیت بیرونی ممکن است اگرچه هم‌زمان به تمایزی هستی‌شناختی بین واقعیت و نظریه‌های مربوط به آن اشاره دارد. ناتورالیسم به معنای باور به وحدت روش در علم طبیعی و علم اجتماعی است. به این معنا که شناخت جهان طبیعی و جهان اجتماعی هر دو امکان‌پذیر است. علت این امکان‌پذیری شناخت این است که هر دوی این قلمروها از ساختارها و سازوکارهای برساننده و علیتی تشکیل شده‌اند. بنابراین وحدت روش به معنای آن است که ابژه‌های شناخت در هر دو قلمرو عبارتند از ساختارها، سازوکارها و قانون‌مندی‌های ابژه‌ی مورد پژوهش. انتقادی بودن این ناتورالیسم به معنای پذیرش تفاوت بین این دو قلمرو است که به جرح و تعدیل‌هایی در روش می‌انجامد.

منظور از طرح این بحث‌ها در مطلب پیش رو به جز معرفی آرای فلسفی روی باسکار در زمینه‌ی علم طبیعی و علم اجتماعی به طور کلی، از جمله این است که تاحدی که در حوصله و ظرفیت مطلب پیش رو باشد به پیوند میان نوآوری‌های باسکار و مفاهیم مارکس اشاراتی بشود. دست‌کم مفاهیم نظام بسته و نظام باز

باسکار به نحوی نسبتاً گسترده در پیوند با بحث روش‌شناسی مارکس در سرمایه بحث خواهند شد.

سازمان مطلب پیش رو به این ترتیب است که در فصل یکم به بحث‌هایی از آلتوسر در رابطه با باقیمانده‌های «ایده‌آلیسم» نزد مارکس و نقدهای او به روش مارکس در سرمایه می‌پردازم. در همین راستا نقد آلتوسر از تجرید را طرح می‌کنم تا زمینه برای پیش کشیدن بحث‌های پسینی در باب روش‌شناسی و گفتگو بین آلتوسر و رنالیسم انتقادی باسکار و رابرت آلبریتون<sup>۴</sup> آماده شود. در همین فصل مباحث جاری پیرامون چندوچون موضوعیت رنالیسم انتقادی برای مارکسی‌ها و رابطه‌ی بین این فلسفه‌ی علم و مارکسیسم اشاره می‌کنم. در همین رابطه خلاصه‌ای از بحث‌های بین اندرو براون، جان مایکل رابرتس و ستیو فلیت‌وود<sup>۵</sup> را طرح می‌کنم. در حالی که براون و فلیت‌وود از کمک رنالیسم انتقادی به مارکسیسم می‌نویسند رابرتس بر تفاوت بین این دو تاکید می‌کند. او نقدهایی به رنالیسم انتقادی دارد که دیرتر با تفصیل بیشتری در باره‌ی آنها خواهم نوشت. بررسی و ارزیابی انتقادات رابرتس را به پس از معرفی آرای باسکار احاله کرده‌ام تا خواننده در متن مباحث هر دو طرف قرار بگیرد و بتواند با انتقاد رابرتس و ارزیابی آن همراهی کند. در فصل دوم به یادآوری کوتاهی از دستگاه مفهومی رنالیسم انتقادی می‌پردازم. در فصل سوم به اختصار ناتورالیسم انتقادی یا آرای فلسفی باسکار در باره‌ی جامعه را معرفی می‌کنم. در فصل چهارم کاربست مفاهیم فلسفی نظام باز و نظام بسته‌ی باسکار بر اشارات روش‌شناختی مارکس را که مبتنی بر تجریدی دوگانه (روش‌شناختی-هستی‌شناختی) است به اختصار بحث می‌کنم. در این فصل خواننده با مقابله‌ی مفاهیم لویی آلتوسر فیلسوف برجسته‌ی مارکسیست و روی باسکار فیلسوف سوسیالیست و

<sup>۴</sup> نگاه کنید به مقالاتی از این قلم در سایت نقد اقتصاد سیاسی.

<sup>۵</sup> Critical Realism and Marxism, ed. By Andrew Brown, Steve Fleetwood and John Michael Roberts 2002

بنیان‌گذار مکتب رنالیسم انتقادی، و در ادامه با جرح و تعدیل‌های روش‌شناختی و افزوده‌های پراهمیت نظری رابرت آلبریتون<sup>۶</sup> بر این بحث‌ها روبرو می‌شود. آلبریتون یکی از نظریه‌پردازان مهم سنت دیالکتیک جدید یا دیالکتیک نظام-مند<sup>۷</sup> است که با وجود بهره گرفتن از مفاهیم کلی باسکار در زمینه‌ی علم به علت سرشت خاص سرمایه جرح و تعدیلهایی را در دستگاه مفهومی مارکس پیش می‌کشد که برای درک اثر سترگ مارکس سرمایه اهمیت بسیاری دارند. فصل پنجم با ارائه‌ی نتیجه‌گیری کوتاهی از مباحث انجام شده و وعده‌ی ادامه‌ی معرفی تکامل فکری و نظری باسکار در قسمت سومی که از پی خواهد آمد به پایان می‌رسد. لازم می‌دانم که در پایان به خواننده یادآوری کنم که مطلب پیش رو همچون قسمت نخست آن، در وهله‌ی نخست به قصد معرفی و توضیح آرای باسکار نوشته شده است. به این معنا که تا سرحد امکان تلاش کرده‌ام سخنی در دهان او نگذارم بلکه همه چیز را با واژگان خود او بیان کنم. البته هنوز مواردی یافت می‌شود که توضیحاتی اضافی و تکمیلی بر سخنان این دو نویسنده افزوده باشم که از قلمرو متون باسکار و کلیر بیرون است. به جز این مواردی نیز یافت می‌شود که برای پیوند دادن قسمت‌های مختلف مطلب، مقدماتی چیده باشم و خطوطی از خود به گفته‌های باسکار یا اندرو کلیر همکار او افزوده باشم. برای پرهیز از آشفتن سخنان خودم و سخنان باسکار کوشیده‌ام تا توضیحات (به‌ویژه جامعه‌شناختی و توضیحات مربوط به نظرات افرادی که نامشان در این مطلب برده می‌شود همچون کارل پوپر، فون میزس، ماکس وبر، لوکاچ و دیگران) را در پاورقی‌ها جای بدهم. به جز این فقط در هنگام ارزیابی بحث رابرتس در باره‌ی کانتی بودن رنالیسم انتقادی (به ویژه قسمت دوم این ارزیابی) و همچنین فصل چهارم است که در نقشی بیش از شارح ظاهر می‌شوم. به هر حال ممکن

<sup>۶</sup> در این باره از ترجمه‌ی کتاب آلبریتون به نام واسازی و اقتصاد سیاسی به همین قلم استفاده کرده‌ام. کتاب در دست انتشار است.

<sup>۷</sup> در این باره نگاه کنید به: کریستفور آرتور: دیالکتیک جدید و سرمایه. ترجمه فروغ اسدپور. نشر پژواک ۱۳۹۲

است هنوز در مواردی همچنان آشفته‌گی‌های اندکی وجود داشته باشد که پیشاپیش بابت آنها از خواننده پوزش می‌خواهم. این مطلب در وهله‌ی دوم قرار است به روی این مدعا روشنی بیندازد که مارکسیسم می‌تواند و باید از رنالیسم انتقادی کمک بگیرد تا شالوده‌های فلسفی خود را استحکام و انسجام بیشتری ببخشد. استحکام و انسجام بخشیدن به شالوده‌های فلسفی مارکسیسم چیزی است که ضرورت آن امروزه در مباحثات جاری نظری و سیاسی حس می‌شود.

امیدوارم در فرصت‌های بعدی بتوانم بیشتر و بهتر به این نکته پردازم. سخن من این نیست که هیچکس تاکنون نگران این استحکام و انسجام نبوده است. به عکس، تاریخ مارکسیسم انباشته از تلاش‌هایی در همین سمت و سو است. اما آنچه نزد باسکار برجسته است نظام‌مندی آثار (به ویژه نخستین) او و شفافیت و سادگی نسبتاً بالای آنها است. در ضمن تلاش او برای جمع‌بست تکامل فلسفی و روش‌شناختی مارکس و دیگر اندیشمندان مارکسی هم دستاورد مهم دیگر باسکار است که امیدوارم در آینده بتوانیم در باره‌ی آن هم پژوهش بیشتری کنیم.